



## پرسش‌های مجتهد شبستری بر میز تأمل

«اگر بخواهم به یک موضوع اصلی به عنوان چالش فراروی حوزه‌ها اشاره کنم مسئله نواندیشی و اجتهاد پویاست. این اجتهاد لزوماً اجتهاد فقهی و اصولی نیست، بلکه اجتهاد همه‌سویه و نواندیشی در کلام و فقه و تفسیر و اصول و حدیث است. به این معنا که این نواندیشی نه به جنبه تفریطی تحجر و جمود دچار باشد که ما صرفاً واگویه‌گر سخنان پیشینیان باشیم و در حد درک و اجتهاد پیشینیان بمانیم که این در سنت علمی ما هم مذموم است و نه اینکه به جنبه لایابالی‌گری بیفتیم که این هم متأسفانه چیزی است که مظاهر سیاسی آن در برخی روحانیان دیده شده و بنده نمی‌خواهم اشاره صریح بکنم.»

«اینکه به هرحال گمان کنیم که در مواجهه با تجدید خیلی راحت باید از همه چیز دست کشید یا در مواجهه با روزگار نو همه چیز را باید به همان شکلی که بوده است نگاه داشت و همه چیز مقدس و ثابت است، این هر دو با سنت اجتهاد شیعی و اصل اصیل اجتهاد ما سازگار نیست.»

(رهنمودهای رهبر انقلاب در دیدار با نویسندگان دو مجله «حوزه» و «فقه»)



(۱)

## درآمد

شاید وقتی برخی از مراجع به همراه آیت الله بهشتی از محمد مجتهد شبستری خواستند اداره مرکز اسلامی هامبورگ را بپذیرد هرگز تصور نمی‌کردند که فلسفه آلمان این طلبه و دانش‌آموخته حوزه علمیه را چنان مفتون هرمونتیک خود کند که مجموع باورهای وی را درباره اصل و ریشه بسیاری از باورهای سنتی درباره متن و قرآن و امکان و امتناع فهم مقدس به چالش بکشد، چنانکه وی سال‌ها بعد در پی برخی رویدادها، مراجع تقلید حوزه علمیه را به مناظره با خویش فراخواند؛ فراخوانی که البته پاسخ مستقیم نگرفت. برخی از مراجع، افرادی را برای مناظره با او معرفی کردند و برخی از فضایی حوزه نیز داوطلبانه پایش نهادند که اشکال‌ها و پاسخ‌های خود را به استاد بازنشسته گروه ادیان و عرفان دانشکده الهیات بدهند، اما مجتهد شبستری در پاسخ آنان در یادداشتی با عنوان «چرا مراجع تقلید را به مناظره

طلبیدم و چرا آنان نیامدند؟» دلیل خود را برای فراخوان  
مراجع به مناظره چنین نوشت:

... ۱

... ۲

۳. در ماه‌های اخیر وقتی فشارهای وارد بر صاحب  
این قلم تا آنجا پیش رفت که مقامات دینی و سیاسی  
در چندین دانشگاه بزرگ کشور برای سخنرانی اینجانب  
مانع‌تراشی کردند و گفتند چون محمد مجتهد شیبستری  
در موضوعات دینی القای شبهه می‌کند جلسات او باید  
به صورت مناظره انجام شود، از خود پرسیدم با وضع  
... غیرمؤثر و غیر مفید که مناظرات در کشور ما دارد من  
با چه کسانی اگر مناظره کنم کار لغو انجام ن داده‌ام؟  
پس از قدری تأمل پاسخ خود را چنین یافتم که تنها  
رویارویی مستقیم، با «مراجع تقلید»... و پرداختن به  
پرسش‌های بنیادین و طلب جواب‌های صریح آن آقایان  
به این پرسش‌ها و بحث درباره جواب‌های آنهاست که  
ممکن است کار لغو نباشد و شاید تاحدودی موجب  
تحول فکری و تکان خوردن قرائت رسمی... گردد. به  
خودم گفتم آری تنها در این صورت است که اگر مناظره  
انجام شود مبتدل و لغو نخواهد بود.

۴. وقتی به این نتیجه رسیدم که تنها مناظره مؤثر  
و مفید و غیرمبتدل، مناظره با آقایان مراجع تقلید  
است طی یک یادداشت. آمادگی خودم را برای چنان  
مناظره‌ای اعلام کردم و درخواست نمودم فردی از آن  
آقایان، در دانشگاه تهران که بیش از هر جای دیگر فضای  
علم است و قداست‌های توهم‌خیز در آنجا وجود ندارد با  
حضور اهل نظر و علم و دانشجویان و دیگران با همه ما  
مستقیماً رویارو شود و مانند یکی از ما در کنار ما بنشیند و  
به پرسش‌های من و دیگران پاسخ دهد یا آرا و یا افکار مرا  
نقد کند و شخصاً مسؤلیت سخنان خود را بر عهده بگیرد.  
من اعلام کردم که موضوع مناظره می‌تواند این باشد  
«اعتبار اجتهاد فقهی در جهان حاضر». در نظر داشتم  
اگر فردی از آقایان اعلام آمادگی کند از ایشان بخواهم  
در نقد آن چند مقاله که من در آنها اعتبار اجتهاد فقهی  
آقایان (در غیر مسائل مربوط به عبادات) در عصر حاضر  
زیر سؤال برده‌ام اقلأً پنج صفحه‌ای بنویسند و منتشر  
کنند و پس از آنکه علاقه‌مندان، مقالات من و نقد آقایان  
را خوانند با یکدیگر به مناظره بنشینیم.

۵. گرچه پرسش‌های بنیادین در حال حاضر که  
متوجه آراء و افکار و فتاوی مراجع تقلید است زیاد است  
اما من می‌خواستم از آن آقایان در جلسه یا جلسات  
مناظره، از جمله این سؤالات را بپرسم:

الف) در عصر حاضر اعتبار اجتهاد فقهی شما در غیر  
از عبادات یعنی اجتهاد فقهی در باب امور اقتصادی،  
سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، جزائی، خانواده و... در  
جامعه‌های مدرن مانند جامعه ایران بر کدامین مبناهای  
معقول و قابل دفاع استوار است؟ و رسیدن به کدامین  
اهداف مهم را در زیستن انسان ایرانی در جهان مدرن  
کنونی برآورده می‌سازد؟ شما با تکیه بر کدامین مبناهای  
معقول فلسفی، کلامی، تفسیری ادعا می‌کنید که  
احکام وارد شده در کتاب و سنت احکام ابدی و غیر  
قابل تغییر خداوند هستند و بر مسلمانان واجب است  
در تمام عصرها به آنها عمل کنند. شما این مدعای  
عظیم را که در تحولات زیستن مسلمانان در عصر حاضر  
بن‌بست‌های فراوان ایجاد می‌کند از کجا آورده‌اید؟  
خواهید گفت این مدعا از تفسیر کتاب و سنت به دست  
می‌آید اما من به شما می‌گویم، در عصر حاضر در برابر  
آن روش‌های تفسیری و آن مباحث الفاظ که شما به  
آنها تکیه می‌کنید هرمنوتیک‌های جدید و فلسفه‌های  
جدید زبان سربرآورده است که روش‌های سنتی شما  
را به صورت جدی به چالش می‌کشند و روش‌های شما  
تاب مقاومت در برابر آنها را ندارد. چرا نمی‌خواهید با  
دانش‌ها و فلسفه‌های جدید عصر ما که رهبران دینی  
و خصوصاً رهبران ادیان ابراهیمی در عصر حاضر گریزی  
در استفاده از آنها و اهتمام به آنها ندارند، آشنا شوید؟

ب) چرا تشکل‌های جنایتکاری مانند داعش تئوری

فقهی خود را در همان فقه سنتی می‌یابند که شما آن  
را نمایندگی می‌کنید؟ احکام و فتاوی شما در کجاها با  
احکام و فتاوی داعش متفاوت است؟ آیا شریعت شما  
همان شریعت داعش است یا با آن متفاوت است؟

ج) ...

چرا آقایان نیامدند؟

اینک از خود می‌پرسم چرا آقایان مراجع تقلید ...  
درخواست مناظره صاحب این قلم را بی‌پاسخ گذاشتند  
و به صحنه نیامدند...

تنها مطلبی که در اینجا می‌توانم بگویم این است که

... برای آن آقایان محترم اصلاً معلوم نیست که من چه می‌گویم و میناهای من چیست تا بتوانند درباره صحت و سقم استدلال‌های من داوری کنند. اگر این‌طور باشد جای این سؤال است که چرا آنان بدون آگاهی لازم از استدلالها و میناهای من، در خلوت و جلوت به سخنان و افکار و آراء من مارک القای شبهه، بدعت‌گذاری و انحراف می‌چسبانند و مانع رشد تفکر دینی و رواج یک قرائت انسانی بدون خشونت از کتاب و سنت در جامعه ما می‌شوند که من با تمام وجودم بر حسب وظیفه اخلاقی در راه آن گام برمی‌دارم.

گمان می‌کنم آن دسته از فضلاء محترم که در روزهای اخیر پیشنه‌ها و مناظره با اینجانب را داده‌اند و گاهی خرده گرفته‌اند که این چه اصراری است که می‌گویی فقط با مراجع تقلید مناظره می‌کنم، اکنون دلیل اصرار من را با توضیحاتی که دادم درک کنند. من ضمن سپاس‌گزاری از آن فضلا به آنان می‌گویم گرچه بعضی از شما آقایان با من دوستانه سخن نمی‌گویند ولی من برای همه شما احترام قائم و به شما عرض می‌کنم آقایان محترم! من کار لغو نمی‌کنم. **إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ** (قرآن مجید/۸۸/۱۱).

## (۲)

نکاتی چند درباره این چند نکته مجتهد شبستری: ۱. پشتیبانی، ترویج و تئوریزه کردن «قرائت رسمی غیرمعمول و خشونت‌پرور از کتاب و سنت» نخستین نقدی است که شبستری در متن یادشده نثار مراجع می‌کند. او معتقد است مراجع در ایران چنان محیط خود را مبتنی بر قرائتی مقدس آراسته‌اند که هر قرائتی جز آن شبهه، بدعت و انحراف تلقی می‌شود. باید دید این اتهام شبستری به مراجع چه میزان فراگیر است؛ آیا همه مراجع از آن قرائت به اصطلاح رسمی پشتیبانی می‌کنند؟ باید دید آیا مراجع همه دیدگاه‌های مخالف آن دیدگاه رسمی را شبهه، بدعت و انحراف می‌شمارند؟ همچنین باید دید اتوریته‌ای که به ادعای شبستری سبب شده مراجع به قرائت خود رسمیت ببخشند ساخته و پرداخته خود ایشان است یا عواملی دیگر آن را سبب شده است؟

همچنین باید دید همه مواردی که شبستری از آنها به خسارت‌های کلان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و معنوی تعبیر می‌کند همه آنها متعلق به آن قرائتی است که به قول ایشان به خشونت آمیخته شده است؟

۲. مجتهد شبستری ضمن عوامانه خواندن قرائت رسمی مورد حمایت مراجع خواستار آن شده است که ایشان ... فروتنانه ... به شیوه همه دانشمندان راستین در محیط‌هایی مانند دانشگاه‌های بزرگ کشور حاضر شوند و شخصاً مسئولیت اخلاقی پاسخ به نقدهای عقلانی و اخلاقی را که به آراء و افکارشان وارد است بپذیرند. شبستری معتقد است این رویارویی سبب خواهد شد تنها به خواسته‌ها و افکار عوام نیندیشند!

آیا آراء و افکار مراجع به هیچ‌گفتمانی نظری تعلق ندارد؟ آیا گفتمانی که مراجع در آن چارچوب می‌اندیشند اختصاص به خود مراجع دارد؟ چه نسبتی بین دانش فقه و اصول و مرجعیت وجود دارد؟ آیا مرجعیت اتوریته تأثیرگذاری در این دانش‌ها را دارد یا اینکه این دانش‌ها تولید اتوریته می‌کنند و نهاد مرجعیت و امدار این دانش‌هاست؟ انگاری مجتهد شبستری معتقد به تأثیرگذاری مرجعیت در دانش‌هاست. اما اگر چنین باشد از ایشان باید پرسید که آیا خود این دانش‌ها هیچ‌گونه قدرتی برای تأثیرگذاری در مرجعیت ندارند؟ از سویی باید پرسید آیا همه کسانی که در چارچوب این دانش‌ها می‌اندیشند از اتوریته مرجعیت برخوردارند؟ اگر چنین نیست چرا باید مناظره را به کسانی اختصاص داد که لزوماً به اتوریته مرجعیت رسیده‌اند؟ مگر اینکه مراد استاد شبستری آن است که می‌خواهد درباره مبانی و چارچوب نظری گفتمانی که قوام مرجعیت متعلق بدان است با کسانی سخن بگوید که خود از آن اتوریته برخوردارند و وی در جایگاه منتقد، انتقاداتی دارد که تنها متوجه آنان است.

۳. مجتهد شبستری چندین بار برای سخنرانی در دانشگاه‌ها حاضر شده و بعد به دلیل برخی محافظه‌کاری‌ها بنا شده که در حضور یک منتقد سخنرانی کند. او که برای سخنرانی به دانشگاه می‌رفت در راه فهمید دانشجویان قرار است شنونده مناظره وی با یکی از فضلاء حوزه باشند و او امکان سخنرانی مستقل

ندارد، شاید به این دلیل که نوع و افکار او را درگرا ندیشانه و شبهه‌ناک می‌دانند. او ممکن است از این رفتار گله‌مند باشد اما آیا این همه دلیلی می‌تواند باشد که او بدان سبب از مراجع بخواهد بنشینند با او به مناظره پردازند؟ آیا پرسش‌های بحث‌برانگیز شبستری را تنها مجتهدانی می‌توانند پاسخ گویند که به مقام مرجعیت رسیده‌اند یا آنکه فقیهان غیرمرجع نیز توان پرداختن به این مباحثات را می‌توانند داشته باشند؟ او مناظره با غیرمراجع را کار لغو می‌داند اما باید دید که آیا واقعاً در شرایطی دیگر نیز مناظره با غیرمراجع امری لغو است؟

مناظره درجه شرایطی اگر صورت پذیرد لغو است؟ فیض کاشانی برای «مناظره»، شروط و آدابی می‌شمارد، از جمله:

اینکه قصد او از مناظره، ادراک حق و طلب ظهور آن باشد، به هر صورتی که اتفاق افتد، نه اینکه مقصودش آن باشد که رأی و وسعت دانش و صحت نظر خود را اظهار کند، زیرا این عمل مجادله و مراء است که پرداختن به آن نهی شده است...؛

دوم، در هنگام مناظره چیزی که مهم‌تر از آن باشد وجود نداشته باشد؛ زیرا هر گاه مناظره به صورت شرعی آن انجام و واجب شده باشد، از واجبات کفایی است و اگر در آن هنگام واجب عینی یا کفایی مهم‌تری متوجه مناظره کننده شود، اشتغال او به مناظره جایز نیست...؛ سوم آنکه مناظره کننده باید در دین مجتهد باشد، و به رأی خود فتوا دهد و از مذهب کس دیگر پیروی نکند تا اگر حق بر زبان خصم او جاری شد به آن بگردد، اما کسی که مجتهد نیست نمی‌تواند با مذهب کسی که مرجع اوست مخالفت کند و در مناظره او هیچ فایده‌ای نیست، چه در صورت بروز ضعف در او نمی‌تواند مذهب خود را ترک کند، سپس اگر فرض شود که با مجتهدی وارد بحث و مناظره شود و مجتهد ضعف دلیل خود را دریابد، مجتهد زبانی نمی‌کند، زیرا بنای او عمل به چیزی است که از نظر او رجحان دارد، هر چند آنچه را ارجح تشخیص داده در واقع رجحانی نداشته و ضعیف باشد...؛

چهارم آنکه باید در باب واقعه‌ای مهم که اتفاق افتاده یا آنچه قریباً روی خواهد داد مناظره کند و اهتمام او منحصر به این گونه موارد باشد و مهم این است که حق معلوم و مشخص شود، و سخن بیش از آنچه برای اثبات

حق مورد نیاز است نباید به درازا کشد، و نباید فریب خورد به این که مناظره در این گونه مسائل نادر و رزیدگی فکر و ملکه استدلال و تحقیق را ایجاد می‌کند، چنانکه برای بسیاری از کسانی که هوس اظهار معرفت دارند اتفاق می‌افتد که در شناخت مسائل و نقض و ابطال آنها و غیره مناظره می‌کنند، و اگر چنان که باید مورد آزمایش قرار گیرند مقصود آنها را غیر از آنچه ذکر شد خواهیم یافت.

پنجم اینکه مناظره در خلوت را دوست‌تر بدارد از اینکه در میان جمع و در محفل بزرگان انجام گیرد، زیرا خلوت، بیشتر باعث جمعیت خاطر و مناسب‌تر برای حصول صفای فکراست و درک حق در حضور خلق انگیزه ریا و حرص و غلبه بر طرف را هر چند بر باطل باشد تحریک می‌کند...؛

ششم آنکه مناظره کننده باید در طلب حق چون جوینده‌ای باشد که در پی گمشده خویش است، و هر زمان آن را بیابد خدا را شکر گوید، و برای او تفاوت نداشته باشد که حق بردست او ظاهر گردد یا به وسیله دیگری، و طرف مناظره خود را یاور خویش بداند نه دشمن خود...؛ هفتم، باید طرف خود را مانع نشود که از دلیلی دیگر و از سؤالی به سؤال دیگر رو آورد بلکه به او امکان دهد که آنچه حاضر دارد ایراد کند، و از سخنان او آنچه را برای رسیدن به حق نیاز دارد بیرون کشد، اگر حق را در سخنان او یافت و یا گفتارش مستلزم آن بود هر چند وی از این ملازمه غافل باشد سخنانش را بپذیرد، و خداوند را سپاس گوید، چه غرض او رسیدن به حق بوده است...؛ هشتم، با کسی مناظره کند که در علم مستقل و خودکفا باشد تا اگر طالب حق است بتواند از او استفاده برد، اما مناظره‌کنندگان غالباً از مناظره با دانشمندان بزرگ و فحول علم دوری می‌جویند، از بیم آنکه حق بر زبان آنها جاری می‌شود و رغبت دارند با کسانی که در علم از آنها پست‌ترند مناظره به عمل آورند، به این امید که باطل خود را ترویج کنند و آنان را تحت تأثیر قرار دهند.

(المحجة البیضاء)

با در نظر گرفتن شرایطی که فیض یاد می‌کند احتمالاً مناظره با غیرمراجع نباید امری لغو تلقی شود و البته از سویی نیز نباید بر برگزاری مناظره در ملأعام تأکید کرد. البته حوزه علمیه و بزرگان حوزه نیز نباید مانع طرح سؤالات و نگاه‌های متفاوت شوند و هر بحث و نگاه

متفاوتی را لزوماً شبهه تلقی کنند. حوزه علمیه افزون بر رسالت تبلیغی خود که به سبب آن به مبارزه با امواج بدعت‌ها و شبهه‌ها برمی‌خیزد نهادی علمی و تحقیقاتی است و باید پذیرای نظرات متفاوت و مجتهدانه باشد و افراد را به‌صرف طرح نظرات متفاوت طرد نکند و برچسب نزند.

### (۳)

افزون بر اینکه مدعیات جناب شبستری درباره مرجعیت و فقاقت با واقعیات تاریخی تشیع سازگار نیست در واکنش به یادداشت «چرا مراجع تقلید را به مناظره طلبیدم و چرا آنها نیامدند؟» دکتر محمد محمدرضایی، نماینده آیت‌الله جعفر سبحانی، به مجتهد شبستری نامه‌ای نوشت که آن را در رسانه‌ها منتشر کرد و از او خواست تا از مناظره طفره نرود؛ «خواهشمندم به دلایل ناصواب که مورد قبول جامعه علمی نیست، از مناظره طفره نروید و آمادگی خود را هرچه زودتر اعلام فرمایید.» شاید بتوان گفت این رسمی‌ترین پاسخی بود که مرجعیت به مناظره طلبی مجتهد شبستری داد. البته آیت‌الله علی‌اکبر رشاد، رئیس شورای حوزه‌های علمیه استان تهران نیز در پاسخ به شبستری گفت: «ضمن اینکه این اقدام فی‌نفسه مبارک و مطلوب است، اما جای تعجب است که جناب شبستری که طی سالیان متمادی پاسخگوی نقدهای علمی فراوان وارد شده بر مطالبشان نبوده‌اند و همواره از مناظره با دیگران دم می‌زدند، چه رخ داده که اکنون علم مناظره به دوش گرفته‌اند؟ و باوجود اینکه مدتی است استادان و فضایی حوزه و دانشگاه برای مناظره اعلام آمادگی کرده‌اند، آنها را بی‌پاسخ نهاده‌اند؟»

برخی دیگر از فضایی حوزه نیز متقاضی مناظره با شبستری بودند که وی پاسخ آنان را چنانکه گذشت نوشت و مناظره با آنان را به توضیحی که آمد نپذیرفت.

### (۴)

مجله حوزه از همان ابتدا که محمد مجتهد شبستری به میدان آمد این موضوع را پی گرفت. ضمن دیدار با

محمد مجتهد شبستری از ایشان دعوت شد که دست‌کم در مناظره‌ای مکتوب حضور داشته باشد. استاد شبستری با این پیشنهاد موافق بود اما تأکید داشت چون ادعاهای خود را به‌صورت دقیق نوشته است نوشتاری دیگر در جهت توضیح آن مقالات نمی‌تواند ارائه کند. اما خلاصه آن هفت مقاله را در هفت محور به شرحی که در زیر می‌گذرد در اختیار مجله حوزه گذاشت:

۱. می‌توان از متن قرآن گونه‌هایی از تفسیر بین‌الاذهانی به دست داد، اما نمی‌توان گفت ما به‌صورت بین‌الاذهانی می‌فهمیم که خداوند با ایجاد کلمات و جملات قرآنی ما را مخاطب قرار داده است یا اینکه به‌صورت بین‌الاذهانی می‌فهمیم که مراد و مقصود خداوند از ایجاد آیات قرآن چیست.

اگر کسی بگوید چون پیامبر اسلام یا امامان شیعه گفته‌اند ما با علم نبوت و یا امامت از مراد و مقصود خداوند خبر داریم و می‌دانیم او در فلان آیه معین از فلان واقعیت معین خبر داده و یا در فلان آیه به انجام و یا ترک عملی معین امر یا نهی کرده و وظیفه ما این است که سخن آنان را بپذیریم، در این صورت چنین شخصی بنا بر تفسیر بین‌الاذهانی قرآن سخن نمی‌گوید بلکه ما را به تعبد محض در برابر نبی یا امام دعوت می‌کند و ما باید بررسی کنیم که چرا باید این دعوت را پذیرفت. آیا برای وجوب پذیرفتن این دعوت دلایل متقن و قابل دفاع وجود دارد؟ و آیا پیامبر و یا امامان شیعه چنان ادعایی داشته‌اند؟

(نگاه کنید به: مقاله «آن فهم که ممتنع است»)

۲. آیات احکام قرآن مجید مشخصات یک متن قانونی را ندارد. قسمت عمده آن احکام که در این آیات آمده عرف‌های مورد عمل اعراب حجاز است که با آنها زندگی اجتماعی می‌گذرانند. این مدعا که مضمون احکام بیش از تأیید همان عرف‌ها (با تصحیحات اخلاقی لازم) می‌باشد و مثلاً در آنها «قانون‌های الهی» بیان شده نیاز به دلیل متقن دارد که تاکنون بیان نشده است و وجود چنان مضمونی احراز نگردیده است.

(نگاه کنید به: مقالات «تحریر محل نزاع با

فقیهان (۱ و ۲)»)

۳. ارتباطات مفهومی تنگاتنگ میان بخش‌های

مختلف قرآن نشان می‌دهد که گوینده قرآن علاوه بر خطاب به فرد فرد انسان‌ها در باب اخلاق و عبادات و گناهان و مانند اینها، در شکل‌های مختلف با یک گروه انسانی معین و مشخص (Gemeinschaft) در حال گفت‌وگو، چالش و تعامل است و برای آنان پاره‌ای اوامر و نواهی صادر می‌کند از آن جهت که آنها یک مجتمع هستند و مجتمع احکام و دستورات الزامی لازم دارد تا بتواند به مثابه مجتمع ادامه حیات دهد و اگر آن مخاطبان، یک مجتمع نبودند امر و نهی‌ها هیچ معنایی نداشت. دوام و اعتبار آن اوامر و نواهی دوام و استمرار آن مجتمع است؛ وقتی آن مجتمع انسانی با آن ویژگی‌هایش، از میان رفته باشد آن امر و نهی‌ها هم در عالم اعتبار وجود ندارد و معدوم شده است.

حال پرسش جدی من از فقیهان این است که با استناد به کدامین مبناها و دلایل متقن و قابل دفاع مدعی شده‌اند که احکام اجتماعی قرآن مثل احکام قصاص و ارث و نکاح و طلاق و شهادت و ... برای مسلمانان جوامع عصر حاضر شرعاً الزام‌آور و واجب‌العمل است.

(نگاه کنید به: منابع پیشین)

۴. مبانی تئوریک داعش همان مبانی است که در کلام و فقه اسلامی وجود دارد و فقیهان مسلمان اعم از شیعه و سنی بدان مبانی ملتزم هستند. شریعت داعش در سیاق همان شریعت است که در کتب فقهی مسطور شده است. این مبانی و شریعت در عصر حاضر خطرناک و ویرانگر است.

با استدلال‌های فقهی نمی‌توان آن مبانی را از اعتبار انداخت؛ زیرا داعش هم مانند سایر فقیهان موازین و معیارهای اجتهادی فقهی دارد. تنها پادزهر آن مبانی و آن شریعت، آن مبانی است که در اعلامیه حقوق بشر سال ۱۹۴۸ در کار آورده شده و اساس حقوق بشر در عصر حاضر قرار گرفته است. این حقوق بشر گرچه اسلامی نمی‌شود اما مسلمانان هم باید آن را بپذیرند.

(نگاه کنید به: مقالات «اگر داعش از فقیهان بپرسد»

و «مبانی تئوریک داعش»)

۵. همه زبان‌های انسانی، امور و پدیدارهای بشری هستند و به همین جهت است که آنها از سوی انسان‌ها فهمیده می‌شوند. اگر شخصی مدعی شود در مکان

و زمان معین یک متن به زبان انسانی پدید آمده که گوینده یا نویسنده آن بشر نیست باید بیان کند که چنین متنی را چگونه می‌توان به صورت بین‌الذّهانی فهمید و گفت مراد مقصود گوینده و یا نویسنده غیر انسانی متن این مطلب یا آن مطلب است. به نظر صاحب این قلم چنین متنی را نمی‌توان به صورت بین‌الذّهانی فهمید و نمی‌توان ادعا کرد که مقصود و مراد گوینده یا نویسنده این یا آن است.

(نگاه کنید به: مقاله «آن فهم که ممتنع است»)

۶. اعتقاد به وجود خداوند یک موضوع ایمانی معقول است و نه یک مدعای اثبات شده. بر همین اساس نمی‌توان از این حادثه خبر داد که «خداوند در فلان زمان و مکان معین با فلان انسان مشخص و معین سخن گفته است».

(نگاه کنید به: مقاله «چگونه مبانی کلامی و فقهی

فروریخته است؟»)

۷. به خود واگذاشته‌شدگی انسان‌ها در عصر حاضر و اینکه احکام هزاران افعال سرنوشت‌ساز آنان در عصر حاضر از کتاب و سنت قابل استنباط نیست. تئوری کلامی فقیهان و اصولیان را که قرن‌ها مبنای اجتهاد فقهی آنان بوده ابطال می‌کند. آن تئوری این بوده که خداوند درباره همه افعال انسان‌ها یک حکم واقعی جعل فرموده و مراجعه کتاب و سنت راه به دست آوردن آن احکام است.

(نگاه کنید به: مقاله «چرا دوران علم اصول و اجتهاد

فقهی سپری شده است؟»)